

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۱۰/۱۲/۱۲

ملیگرایی؟ آره، اما ...

ملیگرایی نوعی از آگاهی جمعی است که بر پایه آن افراد باشند یک کشور به همه عناصر تشکیل دهنده یک ملت علاقمند گردیده دلبستگی بیشتر نسبت به آن - با مقایسه با دیگران - پیدا می کند. این تعلق یا دلبستگی را از نظر خصلت می توان عمده به دو گونه تقسیم نمود:

- ۱- ملیگرایی که به سرحد پرستش یا تعصب یک ملت یا کشور می رسد.
 - ۲- ملیگرایی که از دوست داشتن یک ملت یا یک کشور ناشی می شود.
- نوع اول ملیگرایی زشت ترین نوع تفکر در تاریخ بشر بوده و ردیالنه ترین نوع ذهنیت در تاریخ خواهد بود. این نوع از ملیگرایی، خلاف ملیگرایی نوع دوم که نوع سازنده ملیگرایی است، خصلت کاملاً مخرب و شیطانی دارد. ناسیونالیسم هیتلری که به سرحد تعصب و مبالغه و پرستش یک ملت و رهبر - خدائی رسیده بود و منجر به تخریب چندین کشور - به شمول خود المان - و قتل پنجاه - هشتاد میلیون انسان شد، به همین نوع از ملیگرایی تعلق داشت.

چنین تفکری زشت و درشت از تفکر نرم و انسان دوستانه جمعی جدا میشود و به یک اندیالوژی بیمارگونه غیر انسانی تبدیل می گردد.

برخی از دارندگان این ذهنیت ها، چنان که خواننده و شنیده اید و میدانید، خود را فرزندان خدا می نامند، برخی خود را به آفتاب منتسب می کنند، برخی خود را قوم برگزیده خدا می دانند، برخی بهترین امت ها و برخی هم خود را برترین نژاد ها در جهان می پندارند که خون پاک آریائی، ترک، سامی و... در رگ های شان جاری است و حق دارند - البته بر مبنای این ذهنیت زشت - که بر جهان حاکمیت داشته باشند و دیگران را به پیروی از خود وادارند؛ یا آن ها را متمدن بسازند، یا به خدا نزدیک کنند!

در هند ملیگرایان متعصب مذهبی مانند موهن ملایا و دیگر اعضای نهضت "آریا سماج" که حرکت افراطگرایانه " هندو ماها - سایا " را به وجود آورد و اعضای حرکت های تندرو دیگری مانند جمعیت "راستریا سوامی - سواک سانگ" (آر - اس - اس) که دین را باسیاست یکی نموده و هندوئیسم سیاسی اولترا افراطی رابه وجود آوردند -

از زمان به وجود آمدن اولین هسته های این حرکت افراطی از اوایل قرن گذشته تا امروز، سبب بروز انواع مشکلات و حوادث رقتباری میان مردمان این کشور شده است.

حزب افراطی ناسیونالیستی "شیوسینا" به رهبری "چاکریا" که در حال حاضر یکی از افراطی ترین احزاب سیاسی - دینی هند است، علناً اعلام می کنند که مسلمانان هند متعلق به هند نیستند و باید هند را ترک کنند و به پاکستان بروند. این ها پاکستان را به رسمیت نمی شناسند و هنوز هم آن را جزئی از هند می دانند. رهبر و اعضای این حزب از ستایشگران علنی و قوی هیتلر می باشند.

همین ها بودند که مسجد بابری را به بهانه اینکه این مکان جای تولد یکی از خدایان شان بوده است، تخریب نمودند. خوانندگان گرامی بهتر می دانند که قبل و بعد از تخریب این مسجد زد و خورد های شدید و دامنه داری میان هندو ها و مسلمانان رخ داد که منجر به قتل هزار ها انسان و تخریب صد ها دکان و خانه و ... شد.

عوارض عمده این نوع ذهنیت را می توانیم به شکل مختصر چنین فهرست نمود:

- ایجاد دیکتاتوری.
- تبارز کیش شخصیت.
- ضعف دموکراسی.
- تقسیم جامعه و جهان به ما و آن ها؛ در محدوده ملیگرایی قومی به خود و دیگران و در گستره منطقه و جهان به ما و ایران و المان و ترک و عرب و کفر و اسلام و...
- نژادپرستی (ناسیونالیسم هیتلری ناسیونالیسم نژادی بود ناسیونالیسم آقای چاکریای هندی ناسیونالیسم دینی است. ناسیونالیسم ما افغانان بیشتر شکل قومی دارد.)
- ضدیت با آرمان های انسانی.
- دشمنی با حقوق بشر.
- مؤلد دشمنی و نفرت میان انسان ها، شعله ور ساختن آتش جنگ ها، قتل ملیون ها انسان و تخریب ارزش ها و دست آورد های انسانی .
- و ...

ولی ملیگرایی قسم دوم نه خاک را به حد پرستش بالا میبرد و نه ملت و ملیت و قوم و مذهب و فرهنگ و خون و نژاد و افراد را. در این نوع از ملیگرایی باوجود علاقه به خود، به دیگران هم حق داده می شود که همانگونه که دوست دارند، فکر کنند و همانگونه که می خواهند زندگی خویش را به سر ببرند و از داشته های مادی و معنوی کشور خود مفتخر باشند و آنها را مال همه بدانند، نه مال یک قوم یا یک خانواده. چنین افرادی، اگر کاری انجام می دهند، کوشش می کنند که نتیجه آن به سود عموم ملت باشد، نه به سود یک فرد یا یک قوم و ... در این گونه تفکر "انسان برتری" وجود ندارد؛ همه با هم اند و برای هم؛ با حقوق و واجیب برابر، یکی برای همه و همه برای یکی!

این نوع ملیگرایی - باوجود دلخوری از تکه شدن بشریت به پارچه های به نام کشور و ملت که خود داستان غم انگیزی دیگری است - بر بنیاد حق انسان ها قرار دارد؛ چه انسان ترکی چه انسان عرب چه انسان گانائی چه انسان انگلیسی و افغان و چینائی و زرد و سرخ و سیاه و سپید و ... و در درون یک کشور - مثلاً کشور ما - این نوع ملیگرایی، بر بنیاد حق همه ملیت ها قرار دارد؛ چه تاجیک و چه پشتون و هزاره و ...

در این نوع از ملیگرایی حرف از هزاره و ازبک و عرب و ترکمن و تاجیک و نورستانی و ایماق و پشتون و ... جا ندارد. همه افغان اند، نه ترکمن و نه پشتون و نه ... و زبان و شخصیت و تاریخ و فرهنگ و سایر افتخارات همه یکسان قدر می شود؛ نه از یکی زیاد و از دیگری کم!!

ترکمنی را که ترکمن را برتر و مستحقتر از دیگران می داند، نمی توانیم یک انسان ملی یا ملی گرا بنامیم. این انسان یک انسان قوم پرست است؛ یک انسان نژادپرست است؛ **یک انسان ناکامل و بدوی!**

همینطور اگر پشتونی پشتون ها را یا تاجیکی تاجیک ها را و ایماقی ایماق ها را یا هزاره ای هزاره ها را نسبت به دیگران بدون موجب و استحقاق برترمیداند، نباید او را یک انسان ملی یا ملیگرا بنامیم.

قومگرایی هم - مانند ملیگرایی مثبت - اگر در محدوده دوستی باقی بماند که حقوق و احترام دیگران نادیده گرفته نشود - بد نیست؛ ولی در حد افراط آن، در حد مبالغه کردن آن فرقی با ملیگرایی توأم با افراط و تعصب ندارد.

افرادگرایی، قومگرایی، شخصیت گرایی، اندیولوژی گرایی یا مذهب گرایی افراطی جدا از ملیگرایی است! گاندی یک شخصیت ملی بود، زیرا بین هندو و مسلمان چه که بین آنچه "نجم" ها نامیده می شد و سایر اتباع این کشور فرقی قابل نبود. گاندی یک شخصیت ملی در حد متعادل و انسانی آن بود؛ یک شخصیت ملی به معنای واقعی آن، زیرا در ضمن این که ملت و کشورش را دوست داشت آرزوی خواری و خفت دیگران را - چه در سطح ملی و چه در مقیاس بین المللی - به دل نمی پروراند. ضد جنگ بود. ضد تعصب مذهبی بود. ضد زور بود. ضد ظلم بود. ضد تعصب نژادی بود. ضد برتری طلبی بود. ضد تبعیض بود و ... همینگونه ماند! چندین بار قصد ترور گاندی را کردند تا بالاخره یکی از ملیگرایان افراطی به این هدف دست یافت و این پیرمرد نیک سرشت را که جهانی از انسانیت و شرافت و مدارا بود، به قتل رساند.

این مرد بزرگ را تنها کسانی که با او مراوده داشتند یا روزی در کنار او عکسی گرفته بودند یا به خانواده و قریه و قوم و این و آن او مربوط و متعلق بودند و...، تمجید و احترام نمیکند، بلکه سراسر مردم آزاده جهان او را بی ریا و بدون چشم داشت و انتظاری با مسؤولیتی که در برابر یک انسان احساس می کنند، می ستایند.

گاندی از مرز های ملیگرایی، حتی ملیگرایی مثبت آن، فراتر رفت و به یک انسان جهان گرا - ذهنیت یا تفکری که والاترین ذهنیت ها و تفکرات است - تبدیل شد.

به هر حال قوم گرایی و ملیگرایی که بر مبنای آن هر قوم و ملت دچار توهم خودبزرگ بینی یا خود برتر بینی شود و همه چیز را برای خود بخواهد و همه حق ها را برای خود قابل باشد و خود را انسان و دیگران را موجود پائین تر از انسان بیندارد و بد خود را به آسمان ببرد و خوب دیگران را به زمین بزند، زنده ترین نوع از تفکری است که به هیچ صورت و با هر لفاظی و توجیه گری که باشد، قابل دفاع نیست.

و آخرین حرف، اگر چه حرف زیاد است، این که:

انسان ملیگرای نوع دوم، انسانیت با تمام خصوصیت های یک انسان نیک و متخلق به اخلاق انسانی؛ و انسان ملیگرای نوع اول یک بیماری که محتاج معالجه و مداوا می باشد!